

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۶، شماره ۵۹، بهار ۱۴۰۳، صص ۱-۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۸

(مقاله پژوهشی)

DOI:

اندیشه‌های تعلیمی در نثر صادق هدایت

امان‌اله صفرزایی^۱، دکتر عباس نیکبخت^۲، دکتر مریم شعبانزاده^۳

چکیده

مفاهیم و اندیشه‌های تعلیمی در آثار کهن زبان فارسی به دو صورت مستقیم؛ در قالب پند، موعظه، امر، نهی و غیرمستقیم؛ در پرده داستان و حکایت بیان شده‌اند. با پیدایش انقلاب مشروطه و پس از آن با توجه به تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی، مفاهیم و اندیشه‌های تعلیمی جلوه‌ای متفاوت با دوره‌های گذشته یافت. در این دوره، به خصوص در آثار منثور زبان فارسی، مفاهیم تعلیمی بیشتر به صورت غیرمستقیم و تلویحی در لایه‌های پنهان داستان، رمان، طنز و انتقاد اجتماعی به گونه‌ای تشویقی یا تحذیری آمده‌اند. صادق هدایت از نویسندگان مشهور این دوره است که در آثار داستانی خویش، با بیان واقعیت‌ها و انتقاد از اوضاع اجتماعی روزگار، فضیلت‌ها، رذیلت‌ها و رفتارهای متضاد با ارزش‌های انسانی و اجتماعی را به مخاطبان معرفی می‌نماید و به صورت غیرمستقیم به آن‌ها می‌آموزد که با آگاهی و شعور و پرهیز از رفتارهای نادرست فردی و اجتماعی، مسیر درست رسیدن به مراتب عالی انسانی و قله‌های منبع خوشبختی را بشناسند و به سمت و سوی فضایل اخلاقی و اجتماعی گام بردارند. در این نوشتار، چند نمونه از جلوه‌های گوناگون مفاهیم و مؤلفه‌های تعلیمی و چگونگی کاربرد آن‌ها در آثار صادق هدایت به شیوه تحلیلی - توصیفی مورد بررسی قرار گرفته است.

کلمات کلیدی: صادق هدایت، آثار نثر داستانی، ادبیات تعلیمی، روش غیرمستقیم، مشروطه.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سیستان و بلوچستان، ایران.

Sare.safar@gmail.com

^۲ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سیستان و بلوچستان، ایران. (نویسنده مسؤل)

Nikbakht_abbas@yahoo.com

^۳ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سیستان و بلوچستان، ایران.

Shabanzadeh_m@yahoo.com



مقدمه

ادبیات تعلیمی مهم‌ترین گونه ادبی است که نیک‌بختی انسان را در بهبود منش اخلاقی او می‌داند. روش‌های تعلیم در متون ادبی، انواع گوناگونی چون؛ ترغیب و تشویق، انذار و تبشیر، درونی‌سازی ارزش‌ها، آداب و مهارت‌های اجتماعی، مجادله و گفتگو، داستان و نظایر آن دارد. هر یک از این روش‌ها به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم، دسته‌بندی می‌شوند. در نوع مستقیم؛ به صورت خاص یا عام، مفهوم و مطلبی را به مخاطبان تعلیم می‌دهند؛ اما در نوع غیرمستقیم، به صورت ضمنی یا تلویحی با بهره‌گیری از عنصر حکایت، قصه یا داستان، مفاهیم مورد نظر را به مخاطبان منتقل می‌نمایند.

بیان مفاهیم تعلیمی به روش غیرمستقیم و با استناد به داستان، می‌تواند مؤثرتر و ماندگارتر از روش مستقیم باشد. در قرآن مجید درباره پند و نصیحت مستقیم آمده است که «وَلَكِنْ لَا تُجِبُونَ النَّاصِحِينَ» از این روی، قرآن بارها با ذکر داستان‌های اقوام پیشین، انسان‌ها را به درس و پند گرفتن از سرگذشت آن‌ها فرا می‌خواند و می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ». در بسیاری از متون کهن فارسی از جمله؛ سیاستنامه، قابوسنامه، کلیله و دمنه، سندبادنامه، مرزبان‌نامه، آثار سنایی، عطار، نظامی، سعدی و مولوی نیز از این روش استفاده شده است. پدیدآورندگان این آثار به منظور توجه‌دادن مخاطبان به ارزش‌های پایدار و ترغیب به فضایل، خوارشمردن زشتی‌ها و برحذر داشتن آن‌ها از صفات مذموم، از تمثیل، حکایت و قصه بهره گرفته‌اند. گاهی نیز در پایان برخی از داستان‌ها، حکمت و مفهوم تعلیمی آن را متذکر شده‌اند. مثلاً در پایان داستان «خرس و بوزینه و درخت انجیر» از سندبادنامه، علت بیان داستان را در آن می‌داند که برای پادشاه روشن شود که خداوند ظلم را نمی‌پسندد و مظلوم را محروم نمی‌گذارد. در دوره مشروطه، با توجه به شرایط سیاسی، اجتماعی و تحولات فرهنگی که در اثر اعزام دانشجویان ایرانی به اروپا، رواج صنعت چاپ، ترجمه متون از زبان‌های فرنگی، نوشتن سفرنامه، مقاله، نمایشنامه، رمان و داستان کوتاه پدید آمد؛ ساختار، محتوا، سبک و شیوه بیان مفاهیم آثار ادبی نیز تغییر یافت و با ورود اندیشه‌های مدرن، ادبیات تعلیمی در معنای کهن خود از رواج افتاد. اما با توجه به وسعت دامنه آن، باز هم می‌توان رگه‌هایی از مفاهیم تعلیمی و اصلاحی را به صورت پراکنده در آثار این دوره، مشاهده نمود. این مفاهیم در آثار منشور، بیشتر به روش غیرمستقیم و در قالب داستان کوتاه یا بلند، همراه با بیان واقعیت‌های اجتماعی و به شکلی متفاوت با گذشته به کار رفته است. صادق هدایت یکی از نویسندگان مشهور این دوره است که

در زمینه داستان کوتاه، رمان، نمایشنامه و قضایای انتقادی و طنزآمیز، آثار ارزشمندی دارد. آثار او علاوه بر جنبه سرگرم‌کنندگی مخاطبان، مفاهیمی چون؛ برتری خیر بر شر، وطن‌دوستی و واقعیت‌های اجتماعی مانند؛ ریاکاری، ظلم و ستم حاکمان، بی‌رحمی به حیوانات و انتقاد از رذیلت‌هایی چون؛ حرص، بخل، جاه‌پرستی، مال‌دوستی، حسادت، هواپرستی را به روش غیرمستقیم، انتقادی و با لحنی تشویقی یا تحذیری در محور عمودی نوشته‌هایش، به تصویر می‌کشد. در این نوشتار، چند مورد از مؤلفه‌ها و مفاهیم تعلیمی و شیوه بیان آن‌ها در آثار این نویسنده بلند پایه بررسی می‌شود.

پیشینه تحقیق

در مورد هدایت تحقیقات بسیاری در قالب کتاب، رساله و مقاله تحریر شده است. مهدی شریفیان و کیومرث رحمانی در مقاله «نقد مکتبی داستان‌های هدایت» (۱۳۸۹) اندیشه‌های مکتب ناتورالیسم را در آثار او بررسی نموده‌اند. مریم محمدزاده در مقاله «مؤلفه‌های نهیلیسم در آثار هدایت و تامر» (۱۳۹۸) مفاهیمی چون پوچ‌انگاری، یأس، بدبینی، مرگ‌اندیشی و درون‌گرایی را به صورت قیاسی در آثار این دو نویسنده تحلیل نموده است. قدرت‌الله طاهری و فاطمه اسماعیلی‌نیا در مقاله «بازتاب جلوه‌های معنا‌باختگی در آثار هدایت» (۱۳۹۲) با تکیه بر مکتب معنا‌باختگی غربی مفاهیمی چون؛ بی‌هدفی، پوچی، بی‌هویتی، تنهایی و مرگ‌اندیشی را در سه اثر هدایت بررسی نموده‌اند؛ اما پژوهشی با عنوان اندیشه‌های تعلیمی در آثار هدایت، انجام نشده و از این جهت، این نوشتار تازه و بدیع است.

روش تحقیق

این نوشتار بر پایه روش توصیفی-تحلیلی (کتابخانه‌ای) در آثار صادق هدایت، انجام شده است. ابتدا همه آثار داستانی، نمایشنامه‌ها و قضایای انتقادی هدایت مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته و سپس اندیشه‌هایی که جلوه و نمود تعلیمی و اصلاحی دارند؛ استخراج، دسته‌بندی و تحلیل شده است.

مبانی تحقیق

ادبیات تعلیمی

«ادبیات تعلیمی کهن‌ترین و گسترده‌ترین گونه ادبی است که نیک‌بختی انسان را در بهبود منش اخلاقی او می‌داند و طیف وسیعی از ادبیات فارسی را نیز تشکیل می‌دهد» (مشرف، ۱۳۸۹: ۹). اثر ادبی تعلیمی « اثری است که دانشی را برای خواننده تشریح می‌کند یا مسائل

اخلاقی، مذهبی و فلسفی را به شکل ادبی عرضه می‌دارد» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۵۵). سابقه ادبیات تعلیمی «در اغلب ملل، دیرینه است. در ادبیات ایران گونه‌ی تعلیمی از کهنه‌ترین انواع به شمار می‌رود.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۰: ۱۰۳). دامنه ادبیات تعلیمی را نمی‌توان به حیطة و حد خاصی محدود کرد. بلکه «عرصه کاربرد آن بسیار وسیع است. زیرا به هر حال هر اثر، مطلبی را تعلیم می‌دهد» (شمیسا: ۲۵۶). آثار ادبی چون با حالات عاطفی پیوند می‌خورند و از تخیل بهره می‌گیرند؛ انگیزه بیشتری در مخاطب ایجاد و حقایق را به او منتقل می‌نمایند. از این روی می‌گویند: «ادبیات تعلیمی می‌تواند تخیلی هم باشد؛ یعنی مسأله‌ای را که می‌خواهد تعلیم دهد، به صورت داستانی یا نمایشی درآورد تا جاذبه بیشتری یابد» (همان) بر این اساس می‌توان گفت در متون نثر داستانی و معاصر فارسی مانند؛ داستان کوتاه، رمان، نمایش‌نامه و متون انتقادی دیگر، مفاهیم تعلیمی و اصلاحی یافته می‌شود. در این نوشتار به این موضوع و ابعاد آن پرداخته شده است.

آثار داستانی

«ادبیات تعلیمی یک نوع ادبی است که به صور مختلف ارائه می‌شود. یک صورت معمول آن، حکایت و قصه است. اقوام کهن از جمله آریایی‌ها به طرح مطالب تعلیمی به صورت قصص تمثیلی، علاقه‌مند بودند. نمونه‌های معروف آن در نثر فارسی، کلیله و دمنه، سندبادنامه، مرزبان‌نامه، روضه‌العقول و داستان‌های بیدپای است» (شمیسا، ۱۳۸۷: ۲۸۴). سابقه داستان‌پردازی در زبان فارسی به ایران پیش از اسلام می‌رسد. معادل داستان کوتاه در ادبیات قدیم ما حکایت است. قسمت اعظم حکایات ما، چه منشور و چه منظوم، جنبه ادب تعلیمی دارند. گوینده نخست، داستانی را روایت می‌کند و بعد از آن نتیجه‌ای حکمی، عرفانی یا اخلاقی می‌گیرد. گاه نتیجه را ذکر می‌کند و گاه خود خواننده می‌تواند نتیجه را دریابد. در چند قرن اخیر که جهان روز به روز به سوی پیچیدگی رفت، نوع ادبی حکایت تبدیل به نوع ادبی رمان شد (ر.ک: شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۹۷-۲۰۲). «رمان‌نویسی به شیوه جدید، همچون نمایش‌نامه، نقد ادبی و داستان کوتاه، محصول یک قرن اخیر است. پیش از انقلاب مشروطیت، نویسندگان، نوشتن رمان به مفهوم امروزی و به شیوه اروپایی را از طریق ترجمه رمان‌های تاریخی غربی آموختند و نوشتن رمان‌هایی از این دست را آغاز کردند» (رحیمیان، ۱۳۹۸: ۴۳). اما در ادامه کسانی چون «جمالزاده، هدایت و بزرگ علوی، پایه ادبیات داستانی نوین فارسی را با داستان کوتاه گذاشتند» (رستگارفسائی، ۱۳۹۰: ۳۲۰). این آثار نیز به صورت پراکنده، داری مفاهیمی اصلاحی و تعلیمی

هستند. پدیدآورندگان آن‌ها، گاه نکات و مطالب تعلیمی را در کردار، گفتار و رفتار شخصیت‌های داستانی گنجانده و گاه در متن و ساختار درونی داستان، قصه یا حکایات بیان نموده‌اند؛ تا مخاطب خود به گُنه و درون‌مایه آن پی ببرد.

مشروطه

قبل از انقلاب مشروطه، «خدمات امیرکبیر و اصلاحات او شامل؛ تأسیس دارالفنون، چاپ و انتشار روزنامه، ایجاد نهضت ترجمه آثار علمی و ادبی برجسته اروپاییان، اعزام دانشجوی به اروپا، آوردن استادان اروپایی به ایران جهت تدریس در دارالفنون» (رمضانی و دیگران، ۱۳۹۹: ۲۵۰) سبب بیداری مردم و در نهایت زمینه‌ساز انقلاب مشروطه در ایران شد. اما وقوع انقلاب مشروطه وشکست آن پس از دو دهه در جریان فروپاشی سلسله قاجار و سر برآوردن دولت پهلوی، علاوه بر تأثیر بر تمامی جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور، جریان‌های ادبی را به شدت تحت تأثیر خود قرار داد. به گونه‌ای که در همین دوره، انواع ادبی تازه ای ایجاد شدند (ر.ک: میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۲۷) در این دوره داستان کوتاه، رمان، نمایشنامه، جایگزین حکایت، قصه و رمان‌های سنتی کهن شد. «نخستین بار جمالزاده با نگارش یکی بود یکی نبود و بعد از او صادق هدایت، داستان کوتاه به سبک فرنگی را در ایران رواج دادند» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۹۷). «با انقلاب مشروطه و ورود اندیشه‌های مدرن به ایران، ادبیات تعلیمی اندک اندک جایگاه پیشین خود را از دست داد و به حاشیه رانده شد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۱۰۲) از این روی می‌بینیم که محتوای آثار منشور این دوره در ظاهر امر، تعلیمی نیست؛ بلکه مضامینی ملی، تاریخی، عشقی، مفاهیم روزمره و عامیانه، واقعیت‌های اجتماعی و مانند آن دارند. اما با دقت در فحوای کلی نثرهای داستانی این دوره و نتیجه آن‌ها و گاه در رفتار، گفتار و کردار شخصیت‌هایشان مفاهیمی می‌توان یافت که جنبه اصلاحی و آموزنده دارند. این مفاهیم به صورت صریح و مستقیم بیان نمی‌شوند؛ بلکه در لایه‌های پنهان و در ورای الفاظ، پوشیده هستند. چنان‌که مخاطب بعد از شنیدن یا خواندن آن می‌تواند آن نکته را درک نماید.

روش غیرمستقیم

معمولاً همه آثار ادبی، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم مطلبی را به خواننده یا مخاطب می‌آموزند. از این جهت می‌توان همه آن‌ها را تعلیمی دانست. «روش‌های تعلیم و تربیت در متون ادبی به شیوه‌های مختلف برای مخاطبان بیان شده است به طوری که از لابه‌لای اشعار و آثار ادبی می‌توان نکات ارزشمند تربیتی را در موضوعات مختلف استخراج و دسته‌بندی کرد.

تمام این موارد در دو دسته مستقیم و غیرمستقیم جای می‌گیرند» (امجدی و بصیری، ۱۳۹۱: ۷۰). در روش مستقیم، به صورت پند، اندرز، هشدار، موعظه، امر، نهی، تنبیه و مانند این‌ها نکته‌ای آموزنده، اصلاحی و تعلیمی را به مخاطبان می‌آموزند. اما در روش غیرمستقیم، نکات یا مفاهیمی که برای مخاطبان از جنبه‌های گوناگون وجهه آموزشی و اصلاحی دارند، در قالب قصه، حکایت، داستان کوتاه یا بلند، درحالات، رفتار، گفتار و کردار شخصیت‌های داستان یا در نتیجه و پیامد کلی آن بیان می‌شود. در متون نثر کهن فارسی مانند؛ کلیله و دمنه، مرزبان نامه، سند بادنامه، سیاست‌نامه و گلستان سعدی از این روش بهره برده‌اند. از دوره مشروطه به بعد، با بهره‌گیری از قالب‌ها و گونه‌های متفاوت متون نوشتاری مانند: داستان کوتاه، رمان، نمایش‌نامه، متون تاریخی، انتقادی و طنزآمیز، مفاهیم و مطالبی آمده است که به روش غیر مستقیم، ارزش‌ها را به صورت تشویقی و استحسانتی و ضد ارزش‌ها را به صورت تحذیری و بازدارنده بیان می‌کنند.

بحث

صادق هدایت

«صادق هدایت از برجسته‌ترین نویسندگان پس از انقلاب مشروطه و دوره شکست آرمان‌های تجدد خواهانه آن» (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۱۲۵) و «معروف‌ترین داستان‌نویس ایران است که علاوه بر داستان‌های کوتاه، چند داستان بلند» (شمیسا، ۱۳۸۷: ۲۵۳) نمایشنامه و آثار طنزآمیز دیگری نوشته است. در عهد او، قالب و گونه رایج نوشتار، داستان و رمان بود که «به تقلید از رمان‌نویسان و قصه‌پردازان اروپایی در ایران رواج یافت» (زرشناس، ۱۳۸۷: ۳۱) مهم‌ترین آثار او عبارتند از مجموعه داستان‌های؛ «زنده به گور، سه قطره خون، سایه روشن، سگ ولگرد، حاجی آقا، علویه خانم و نمایش‌نامه‌های؛ پروین دختر ساسان، افسانه آفرینش، مازیار و کتب طنزآلود و لنگاری، وغ وغ ساهاب، رمان بوف‌کور و کتاب‌های انسان و حیوان و فواید گیاه‌خواری» (آرین‌پور، ۱۳۸۷: ۳۹۶).

اگرچه آثار هدایت از گونه تعلیمی صرف به حساب نمی‌آید و حتی بعضی از پژوهشگران، او را روشنفکری با جهان‌بینی نیست‌انگارانه و نماینده اصلی ادبیات یأس و بیماری می‌دانند (ر.ک: زرشناس، ۱۳۸۷: ۲۵-۲۴) و بیشتر مؤلفه‌هایی نیهیلیستی چون؛ «یأس، درون‌گرایی، پوچ‌انگاری، مرگ‌اندیشی و بدبینی نسبت به جامعه» (محمدزاده، ۱۳۹۸: ۹۶) را در آثارش جست‌وجو نموده‌اند؛ اما به مقتضای آیه شریفه «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر: ۱۸-

۱۷) با نگرشی تازه در قاطبه آثارش و بررسی دقیق درون‌مایه آن‌ها، این نکته روشن می‌شود که آثار وی نه تنها از مفاهیم تعلیمی و اصلاحی، خالی و عاری نیست؛ بلکه داستان‌های واقعی و فراواقعی، رمان‌های تاریخی، تخیلی و حکایاتی دارد که در آن‌ها «مقوله‌های انسانی، اجتماعی، فلسفی، عشق، تاریخ، هنر، ادبیات، جامعه‌شناسی، مظلومیت حیوانات و محرومیت‌های اجتماعی موج می‌زند» (قربانی، ۱۳۷۲: ۱۴) و برخی جنبه تعلیمی، اصلاحی، انتقادی و ریشه در فرهنگ، اجتماع، تاریخ، انسانیت، نوع‌دوستی، آیین و آداب نیکو زیستن و مانند این‌ها دارند. اینک به منظور تشریح و تبیین این مفاهیم، با مطالعه آثار داستانی هدایت، چند مورد از اندیشه‌ها و مفاهیم تعلیمی و اصلاحی، از دو زاویه و شیوه بیان تشویقی و تحذیری استخراج و معرفی شده است.

مفاهیم تشویقی و تحریضی

جریاناتی چون؛ «وقوع انقلاب مشروطه و انحراف آن از اهداف و آرمان‌هایش در جنگ جهانی اول، سلطه استعمارگران و بیگانگان بر مملکت و در نهایت، آغاز دوران استبداد رضاخانی، امید به بهبود اوضاع را در اندیشه روشنفکران ایرانی به یأس و ناامیدی مبدل ساخت. هدایت از پیشروان این نوع ادبیات (یأس و ناامیدی) در داستان‌نویسی ایران بود و فضای داستان‌های او آکنده از اضطراب، تنهایی، نفرت و بیزاری است» (طاهری و اسماعیلی‌نیا، ۱۳۹۲: ۱۰۴) اما علی‌رغم آن، وی به دلیل احساس مسئولیت انسانی، اجتماعی و رسالت‌نویسندگی‌اش، ریشه تمام بدبختی‌ها و گرفتاری‌های جامعه روزگارش را در ناآگاهی و بی‌دانشی مردم و سوءاستفاده هیئت‌های حاکمه سیاسی، اجتماعی و ظاهر نمایان دینی از این مسأله می‌داند. او از مشاهده این اوضاع رنج می‌برد و می‌خواهد که هموطنان و هموعانش، از این شرایط بغرنج و ناخوشایند، نجات یابند. اما چون دوره نویسندگی‌اش با «حاکمیت استبداد و غلبه اختناق، فشار سانسور و اعمال کنترل شدید بر آثار» (همان: ۹۰) مصادف است و از طرفی دیگر، تعلیم و اندرز مستقیم در روزگار او معمول نیست، برای اصلاح وضع موجود به جای نصیحت و راهنمایی مستقیم، منظور و مقصودش را به روشی جانبی و غیرمستقیم در لایه‌های پنهان داستان، حکایت، نمایشنامه و قضایای انتقادی بیان می‌دارد. با توجه به تنگ بودن مجال سخن، فقط به دو مورد از مفاهیم تشویقی اشاره می‌شود.

غلبه خیر بر شر

هدایت برای بیان این مفهوم، از داستان کوتاه «آب زندگی» به سبکی سنتی و کهن از غلبه خیر و خوبی بر شرارت و بدی سخن می‌گوید. هر چند او به این موضوع، نگاهی دینی ندارد؛ ولی از جهاتی این داستانش، تداعی کننده داستان‌هایی چون یوسف (ع) و برادرانش و داستان «خیر و شر» (نظامی، ۱۳۹۲: ۷۰۴-۶۹۴) از هفت پیکر نظامی است که در آن‌ها، اگر چه ابتدا عنصر شرارت بر خیر و خوبی غلبه می‌یابد؛ اما سرانجام، پیروزی با عنصر خیر است. وی در این داستان «مبارزه رهایی‌بخش طبقاتی را تصویر می‌کند و قصه دلنشین خود را با پیروزی دانش و انسانیت بر نیروهای سیاه جهل، خودکامی و بندگی سیم و زر به پایان می‌رساند» (کامشاد، ۱۳۸۴: ۲۷۶).

در این داستان، پینه‌دوزی سه پسر به نام‌های حسنی قوزی، حسینی کچل و احمدک دارد. احمدک «از همه کوچک‌تر، سری به راه و پایی به راه بود و عزیز دُرْدانه باباش» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۰۳). این امر سبب کینه برادران نسبت به او شد. روزی، پدرشان آن‌ها را به دنبال روزی فرستاد و با آن‌ها خداحافظی کرد؛ «برادر بزرگ‌ها که با احمدک هم‌چشمی داشتند، ترسیدند که چون از آن‌ها باکفایت‌تر بود، سنگِ جلوی پایشان بشود. کت‌های او را محکم بستند و توی یک غار دراز تاریک انداختند» (همان: ۱۰۴). اما احمدک با کمک درویش لندهور نجات یافت و با راهنمایی سیمرخ به کشور همیشه بهار رسید (ر.ک: همان: ۱۱۸). وی با این‌که برادران به او بد کرده بودند، مردانگی نمود و در مقابل بدی برادرانش، خوش‌رفتاری و احسان را در پیش گرفت و پس از سیادت بر کشور همیشه بهار «دلش به حال برادرهایش سوخت و با خودش گفت: باید برم اونا رو نجاتشون بدم» (همان: ۱۲۲). ابتدا با آب زندگی به شهر کوران رفت و علیرغم برخورد بدحسینی و یارانش با او «به چشمان جمعی از آن‌ها آب زندگی مالید. همه بی‌نا شدند و از وضع فلاکت‌بار زندگی خودشان وحشت کردند» (همان: ۱۲۵). پس از آن به شهر کوران رفت و جمعی از مردم آن‌جا را شنوا کرد. در آن‌جا نیز خواستند او را مجازات کنند؛ اما به کمک سیمرخ نجات یافت. سرانجام برادرانش حسنی و حسینی با «قشون گر و کور، مثل مور و ملخ در شهرهای همیشه بهار ریختند و کشتند و چاپیدند و تاراج کردند. اما اسلحه‌های آن‌ها، تاب اسلحه فولادین کشور همیشه بهار را نیاورد، قشونشان از هم پاشید و مجبور شدند که از آب زندگی کشور همیشه بهار بخورند. چشم و گوششان باز شد. سران سپاه خود را کشتند و با اهالی کشور همیشه بهار، دست یگانگی دادند و حسنی قوزی و حسینی کچل و همه میرغضب‌های خودشان را که این زندگی ننگین را بر آن‌ها درست کرده بودند، به تقاص

رسانیدند. احمدک هم با زن و بچه‌اش رفت پیش پدرش و به چشم‌های او که در فراقش از زورگریه کور شده بود، آب زندگی زد تا روشن شد و به خوبی و خوشی مشغول زندگی شدند» (همان: ۱۳۱).

۹

هدایت با استناد به این داستان، مفهوم ارزشمند غلبه خوبی بر بدی را به روش غیرمستقیم و تشویقی بیان می‌کند. وی به صورت مستقیم امر یا تشویق به نیکی نمی‌نماید؛ بلکه مفهوم و محتوا را در قالب داستان بیان می‌کند تا مخاطب پس از شنیدن آن به این نتیجه برسد که «من جاءَ بالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امثالِهَا و من جاءَ بالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الا مِثْلُهَا» (انعام: ۱۶۰).

وطن‌دوستی و احساسات ملی

اهمیت و دوستی وطن از مؤلفه‌های متون تعلیمی کهن نظم و نثر فارسی است. در داستان «موش و مار» مرزبان‌نامه، دفاع موش از لانه‌اش و کشتن مار به دست باغبان، از حکایاتی است که درس وطن‌دوستی را به مخاطب می‌آموزد (ر.ک: وراوینی، ۱۳۸۴: ۲۴۴). در دوره مشروطه و پس از آن با توجه به نفوذ و مداخله بیگانگان در ایران، شاعران زبان فارسی بر وطن‌دوستی و دفاع از آن تأکید نموده‌اند. ادیب‌الممالک، ایرج میرزا، عارف قزوینی، فرخی یزدی، بهار و دهخدا از این گروه هستند. در عرصه نثر نیز نویسندگان زبان فارسی، کوشیده‌اند با آفرینش آثار داستانی، نهال وطن‌دوستی را به صورت غیرمستقیم در اعماق وجود هم‌میهنان خویش بکارند و آن‌ها را در دفاع از آب و خاک خویش تشجیع نمایند.

هدایت، «یک ایرانی وطن‌پرست و شیفته این کشور بود و وطنش را از هر چیزی، بیشتر دوست داشت» (فعال علوی، ۱۳۸۳: ۱۴). او گاه به زبان طنز یا در قالب داستان‌های رمزی، نمایش‌نامه، قضیه و حکایت، عشق خود را به وطنش نشان می‌دهد و حتی در برخی از آثارش «به تاریخ روی می‌آورد و یادمان نیاکان دلیرش را که در برابر زور و تجاوز ایستادند و در راه میهن جان سپردند، باز می‌گوید» (کامشاد، ۱۳۸۴: ۲۳۹).

هدایت به صورت صریح و مستقیم به وطن‌دوستی و تلاش برای حراست از آن اشاره نمی‌کند؛ بلکه در قالب نمایش‌نامه‌هایی چون «پروین دختر ساسان» و «مازیار» با نمایش پایداری و استقامت و در نهایت جان‌فشانی شخصیت‌های این آثارش، در راه حفظ وطن، به مخاطبانش درس وطن‌دوستی می‌آموزد. در نمایشنامه «پروین دختر ساسان» هر یک از شخصیت‌های آن به وطن خویش وفادار و در دفاع از آن پایدارند. پرویز در راه دفاع از وطنش، مردانه تا پای جان مقاومت می‌نماید. هیچ‌گاه حاضر به تسلیم یا ترک وطن نمی‌شود و در پاسخ پیشنهاد نامزدش

(پروین) برای صلح، می‌گوید: «این جنگیست که برای مرگ و زندگانی خودمان می‌کنیم و سرنوشت بچه‌ها و زن‌های ما بسته به آنست. اکنون مردانه می‌جنگیم. تا انجامین چکه، خون خودمان را در راه آزادی خواهیم ریخت. اگر سرنوشت ما این است که کشته بشویم؛ جلوی آن سر فرود می‌آوریم» (هدایت، ۱۳۴۲ الف: ۲۲). پروین نیز نمادی از استقامت و پایداری است. وی در راه حفظ میهن، آرمان‌های ملی و عقاید نیاکانش تا پای جان ایستادگی و از پذیرش ربقه ستم، امتناع می‌کند و در برابر زور، حيله و وعده‌های سردار عرب و مترجم او، می‌گوید: «هرچه می‌توانید امروز بکنید؛ لیکن ما زیر بار زور نخواهیم رفت. روزی خواهد آمد که شما را از کشور خودمان برانیم و فروغ دیرینه را از نو بیفروزیم» (همان: ۴۸). مازیار از دیگر نماینده‌های هدایت است که بر مفهوم وطن‌دوستی تأکید می‌نماید. مازیار، در راه دفاع از وطن، خانه و کاشانه آباء و اجدادش تا سرحد جان در راه استقلال و وطنش ایستادگی کرد. او پس از تثبیت پایه‌های حکومتش از اطاعت خلیفه ستمگر سر باز زد و از پرداخت خراج به نماینده او امتناع نمود تا اینکه دستگیر شد و به دستور خلیفه « او را چهار صد و پنجاه تازیانه زدند و همین‌که دست از او باز داشتند، آب خواست. بنوشید و جان سپرد» (هدایت، ۱۳۴۲ ج: ۸۰).

از دیگر تجلیات عشق هدایت به میهن؛ « قضیه خردجال است که با لحنی طنزآمیز، ابتذال سیاسی رجاله‌ها را زیر شلاق می‌گیرد و از مکر و حيله سیاستمداران وابسته به انگلیس و توطئه‌های آنان علیه مردم پرده برمی‌دارد» (قربانی، ۱۳۷۲: ۱۵۷). در سایه مغول، داستان شاهرخ، جوان ایرانی فداکار در راه کشورش را بیان می‌کند که برضد نفوذ اعراب و مغول‌های بیگانه در ایران می‌جنگد. در آخرین لبخند، خواننده شاهد دیداری تاریخی است که شکوه و شوکت آن، زندگی اشرافی پامال شده دوره ساسانیان را زنده می‌کند. آتش‌پرست در زمینه عشق به ایران باستان، آیین سنت، رسوم و عظمت آن زمان است. شمه‌ای از این حرمت برای ایام باستان را در «گجسته دژ»، «آفرینگان» و بوف‌کور هم می‌توان سراغ گرفت داستان‌های سامپینگه و سه قطره خون نیز بر چنین مفهومی تأکید دارند (ر.ک: کامشاد، ۱۳۸۴: ۲۱۷-۲۱۴) هدایت با بیان این داستان‌ها و استقامت و پایداری شخصیت‌هایش به روش غیرمستقیم، درس حب‌الوطن و ارزش و اهمیت آن را به مخاطبان می‌آموزد و غیرت ملی هموطنانش را برای دفاع از آن در برابر بیگانگان برمی‌انگیزد.

مفاهیم تحذیری و بازدارنده

جامعه عصر هدایت در چنبره ظلم، ستم، بی‌عدالتی و ناهمواری‌های اجتماعی، اخلاقی و سیاسی

گرفتار است و در سرایشی سقوط در رذایل و زشتی‌ها قرار دارد. در چنین شرایطی، وی برای آگاهی و راهنمایی مردم، با بیان مضرات این نابرابری‌ها به صورت غیرمستقیم، ارزش و اهمیت فضایل را در اذهان مخاطبان، نهادینه و به جای تحذیر و هشدار مستقیم، به صورت جانبی در پردهٔ داستان، رمان، قضیه، طنز و انتقاد، مسایل اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و فرهنگی را به صورت عینی طراحی و ترسیم می‌نماید تا مخاطبان نسبت به این افعال آگاه شوند و از ارتکاب آن‌ها حذر نمایند. اینک چند نمونه از این نوع مفاهیم تحذیری را در آثار او بررسی می‌نماییم.

مهربانی با حیوانات و پرهیز از آزار آن‌ها

ترحم نسبت به حیوانات، از مؤلفه‌های بسیار مهم در فرهنگ ایرانی و اسلامی است. پیامبر اسلام (ص) از آزار و اذیت چارپایان، نهی و به مهربانی نسبت به آن‌ها امر فرموده‌اند. ایشان داستان زنی بدکار را بیان می‌فرمایند که با نجاتِ سگ تشنه‌ای، مورد آموزش قرار گرفت اما زنی دیگر، به خاطر بستن و هلاکت گربه‌ای، مستوجب آتش جهنم شد. در متون کهن تعلیمی فارسی نیز ماجرای عتاب انوشیروان برگازری که خرش را رها کرده بود (ر.ک: نظام الملک، ۱۳۷۳: ۴۷)، خوش‌رفتاری حضرت موسی (ع) با میشی که از رمه، رم کرد (ر.ک: همان: ۱۸۰-۱۷۷) حُسن سلوک رابعه عدویه با سگ و آب‌دادن به آن (نظامی، ۱۳۹۲: ۵۳) از نمونه‌های بارز این مؤلفه هستند.

«نکتهٔ اصلی نوشته‌های هدایت نیز ترحم است» (کامشاد، ۱۳۸۴: ۲۰۷). اما وی به صورت مستقیم به خوش‌رفتاری با حیوانات و پرهیز از آزار آن‌ها امر و نهی نمی‌کند؛ بلکه با بیان حکایت و واقعیت حال حیوانات و انتقاد از بدرفتاری انسان با آن‌ها، احساسات مخاطبان را به ترحم و مهربانی با حیوانات برمی‌انگیزد و از ستم به آن‌ها برحذر می‌دارد. او «ترجیح می‌دهد که بمیرد و هرگز شاهد رنج کشیدن چهارپایان زبان بسته و کشتار حیوانات بی‌گناه نباشد. قلبش آن‌چنان نازک و مهربان است که هیچ‌گونه ستمی را نه تنها بر انسان‌ها، بلکه نسبت به حیوانات نیز نمی‌تواند تحمل کند» (قربانی: ۱۸۰). یکی از دوستانش را که سوسماری برای آزمایشگاه جانورشناسی آورده بود؛ سرزنش می‌کند و می‌گوید: «برای خوش‌خدمتی به یک فرنگی، حیوان زبان بسته را آزاری کنی؟!» (طلوعی، ۱۳۷۸: ۹۰). با تماشای شکافتن بینی اسبِ عمویش و جاری شدن خون از آن، بیهوش می‌شود و در جوی آب می‌افتد (ر.ک: همان: ۸۸). «کتاب انسان و حیوان او تحفه‌ای طرفه در انتقاد از رفتار ظالمانهٔ بشر در حق حیوانات و موضوع و محتوای آن، مبین شفقت و انسانیت اوست» (کامشاد، ۱۳۸۴: ۲۰۹). وی در آغاز این کتاب با استناد به

حدیث «لَا تَجْعَلُوا بُطُونَكُمْ قُبُورَ الْحَيَوَانَاتِ» از امام علی (ع) ضمن بیان دیدگاه‌های اندیشمندان، عرفا و فلاسفه در مورد مقام و مرتبه انسان و حیوان و مقایسه آن‌ها با همدیگر استدلالاتی می‌آورد که در آن‌ها، آزار حیوانات نکوهش می‌شود و انسان آزاردهنده را جانوری پست و فاسد می‌داند و می‌گوید: «انسان در صورتی برتر و افضل از حیوان خواهد بود که تمایلات پست خود را تحت قاعده معینی بیاورد و الا مجبوریم او را از جمله کالانعام بنامیم» (هدایت، ۱۳۸۸: ۱۴).

در بوف کور، بدرفتاری با حیوانات را مورد انتقاد قرار می‌دهد و از قساوت قلبی قصابی که جلوی دریچه اتاق او دکان دارد و هر روز صبح، لاشه‌های گوسفندان را بر روی یابوهای سیاه و لاغر برایش می‌آورد؛ تصویری مشمئزکننده ترسیم می‌نماید (ر.ک: هدایت، ۱۳۵۱: ۵۲). در داستان محلل، قساوت قصاب را در کشتن حیوانات به گونه‌ای بیان می‌کند که گویا، مرتکب جنایت سختی شده است (ر.ک: هدایت، ۱۳۱۱: ۱۵۴) در ماجرای سفرش به اصفهان، وقتی رفتار ساربان را با شترانش می‌بیند؛ آزرده خاطر می‌شود و می‌نویسد: «آن‌جا زیر درخت، دو شتر خوابیده بودند، ساربان به صورت یکی از آن‌ها مشت زد و افسارش را کشید. حیوان، نگاه پر از کینه‌ای به او انداخت و لوجه آویزانش را باز کرد و فریاد کشید، مثل این بود که به او ونژادش نفرین می‌فرستاد» (هدایت، ۱۳۴۲ الف: ۶۲).

چنان‌که پیداست، هریک از موارد فوق به صورت غیرمستقیم، بیانگر آن است که هدایت مخاطبانش را از بدرفتاری با حیوانات و بی‌رحمی نسبت به آن‌ها، برحذر می‌دارد و می‌آموزد که این زبان بسته‌ها نیز احساس دارند. پس لازم است که نسبت به آن‌ها مهربان و خوش‌رفتار باشند و از آزار و اذیتشان پرهیزند.

ظلم‌ستیزی و مذمت ستمگری

ظلم و ستم، در همه فرهنگ‌های بشری نکوهش شده‌اند. خداوند در قرآن مجید انسان‌ها را از گرایش به ظالمان نهی فرموده و پایان کار ظالمان را آتش جهنم می‌داند. «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ» (هود: ۱۱۳) پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز می‌فرماید: «إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الظَّالِمَ فَلَمْ يَأْخُذُوا عَلَيْهِ يَدِيهِ أَوْشَكَ أَنْ يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ مِنْهُ» یعنی وقتی مردم، ستمگر را دیدند و او را از ستم باز نداشتند، بیم آن می‌رود که خدا، همه را به عذاب خود مبتلا کند (پاینده، ۱۳۶۳: ۸۳۴).

هدایت «فرزند دوره مشروطیت است و نویسنده دوره دیکتاتوری. او در عمر خود یا شاهد هرج و مرج سیاسی بوده است یا شاهد دیکتاتوری. در تمام عمرش، واقعیتی جز ابتدال، گول و فریب، هرج و مرج و قلدری چیز دیگری بر کشور ایران مسلط نبود» (فعال علوی، ۱۳۸۳: ۱۰). وی با مشاهده این ستمگری‌ها، داستان‌هایی بیان می‌کند که در آن‌ها مفهوم ناپایداری ظلم و ستم، سرانجام بد ظالمان و بدبختی و هلاکت آن‌ها بیان می‌شود. یکی از آن‌ها، داستان رمزی «پدران آدم» است. در این داستان، در میان آدم‌میمون‌ها دو خانواده «داهاکي» و «کیساکي‌کی» از میمون‌های دیگر بزرگ‌تر و مهم‌ترند. کیسا، میمونی جاه‌طلب، زورگو، مکار و سودجو بود. «قبل از ورود کیسا، میمون‌ها آرام و آسوده می‌خوردند و عشق‌بازی می‌کردند» (هدایت، ۱۳۴۲: پ: ۱۶۱). اما با آمدن او، این آرامش به دشمنی تبدیل شد. زیرا وی ماجرای پیروزی داهاکي را بر ببرها به خود نسبت می‌داد و می‌گفت: «من ببرگشتم. ببرها را من کشته‌ام» (همان: ۱۶۳). چون در پیکار، آرواره‌های داهاکي شکسته بود «نتوانست ثابت کند که اوکشنده ببرها بوده و کیسا حق او را دزدیده» (همان: ۱۶۴).

این ستم کیسا به داهاکي و انتساب قهرمانی‌های او به خودش به مقتضای آیه شریفه: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آل عمران: ۱۸۸) نه تنها مایه عذاب و گرفتاری، بلکه سبب رسوایی او شد. دختر کیسا (ویست‌سیت) به پسر داهاکي (زی‌زی) علاقه‌مند شد و با پدرش دعوا نمود و او را تنها رها کرد و با زی‌زی به جنگل‌های دور دست رفت. پس از این واقعه «دو بار زمین به سختی لرزید و کوه دماوند چندین بار غرش کرد» (هدایت، ۱۳۴۲: پ: ۱۷۲). کیسا، علت این واقعه را به داهاکي و پسرش نسبت داد و از میمون‌ها خواست که تمامی اموال داهاکي را غارت کنند و به ضرب چماق، ریتیکی و تاکا (زن و دختر داهاکي) را برای کیسا بیاورند و خودش را سنگسار نمایند. اما نتیجه این ستم کیسا، چنان شد که «این فتح را به فردا نرسانید و هنوز وارد لانه‌اش نشده بود که صدای ترسناکی از کوه دماوند بلند شد. زمین به شدت لرزید. مثل این‌که کوه‌ها دهان باز کرده بودند ... درخت‌های جنگل آتش گرفت و کیساکي‌کی با آدم‌میمون‌های دیگر همه مدفون شدند» (همان: ۱۷۹-۱۷۸).

داستان نمادین «قضیه زیربته» نیز در مذمت ستم و مبارزه با آن است. در این ماجرا، به دستور آدم، فرزندان او به دو گروه راست و چپ تقسیم و به منظور اجرای عدالت، آزادی و تمدن در زمین منتشر می‌شوند و نقطه متقاطعه آن‌ها به عنوان نشیمنگاه آدم تعیین می‌شود (ر.ک: ۱۷۸).

هدایت، ۱۳۴۲: ۷۵). آن‌ها پس از انجام مأموریت با ثبت وقایع، رویدادها و موفقیت‌هایشان، برای خود تاریخ و افتخاراتی تدوین می‌کنند. از قضا، اسناد گروه چپ مفقود می‌شود. این امر باعث می‌شود که گروه راست، آن‌ها را تحقیر نمایند و بگویند: «شما از اولاد ابوالبشر نیستید و از زیررشته در آمده‌اید، پس باید زجر بکشید و غلام ما باشید» (همان: ۸۱). گروه چپ هرچه دلیل می‌آورند، گروه راست دلایل منطقی آن‌ها را نمی‌پذیرند. لذا گروه چپ ناچار می‌شوند پاسخشان را با همان شیوه خودشان و باتوسل به زور بدهند و بگویند: «این دون‌بازی‌ها و بی‌شرف بازی‌ها را کنار بگذارید و گرنه افراد قبیله ما با تیر و تبر پشت بته‌ها ایستاده‌اند. پدرتان را درمی‌آوریم و هوراکشان از زیر بته‌ها درآمدند. همین‌که افراد قبیله راست دیدند، هوا پس است. عدالت و آزادی و تمدنشان را برداشتند و سیخکی پی‌کارشان رفتند» (همان: ۸۲). چنان‌که پیداست در داستان اول، تبعات سوء و فرجام بد ستمگری و حق‌کشی و در قضیه زیربته، ایستادگی در برابر زور و ستم و مبارزه با آن به صورت غیرمستقیم و تلویحی بیان می‌شود.

نکوهش حسادت و عواقب ناخوشایند آن

حسد، یک صفت زشت اخلاقی است که سبب سلب آرامش از انسان و تباهی وجودش می‌گردد. قرآن می‌فرماید: «از شر حسد به پروردگار فلق پناه ببرید» (الفلق: ۵). پیامبر اکرم (ص) نیز حسد را مایه تباهی حسنات می‌داند و می‌فرماید: «حسد، نیکی‌ها را می‌خورد؛ همچنان‌که آتش، هیزم را می‌خورد» (غزالی، ۱۳۷۱: ۱۲۷) هدایت برای آگاه‌کردن مخاطب از پیامدهای سوء این صفت رذیله، داستان‌هایی نقل می‌کند که در آن‌ها حسد سبب ضرر و تباهی وجود و زندگی خود حسود شده است. در داستان آبجی خانم و ماهرخ، زیبایی ماهرخ سبب شده بود که بیشتر به او توجه کنند و زودتر برایش خواستگار بیاید. آبجی خانم با مشاهده این اوضاع، نسبت به او حسود می‌شود. حسادتش چنان بود که به ماهرخ اتهام می‌زد که: «ماهرخ دو ماهه آبستن است، من دیدم که شکمش بالا آمده؛ اما به روی خود نیاوردم. من او را خواهر خود نمی‌دانم. ماهرخ نیز این حسادت آبجی خانم را حس کرده بود؛ ولی به روی خودش نمی‌آورد» (هدایت، ۱۳۴۲: ۷۹). سرانجام این آتش حسودی چنان وجود آبجی خانم را آزار می‌دهد که چاره‌ای جز نابودی خودش نمی‌بیند. وی در شب عروسی خواهرش، (ماهرخ) خود را در آب می‌اندازد تا غرق شود و دیگر شاهد این اوضاع نباشد. «نصف شب بود، ناگهان مثل این‌که کسی در آب دست و پا می‌زد. صدای شلپ‌شلپ، همه اهل خانه را سراسیمه از خواب بیدار کرد. چراغ را جلو بردند، دیدند نعش آبجی خانم آمده بود روی آب» (همان: ۸۳).

در داستان آب زندگی نیز حسادت حسن قوزی و حسینی کچل نسبت به احمدک، سبب می‌شود که سر و کارشان به جاهای بدی بیفتد و به امارت کشور کوران و کران برسند (ر.ک: همان: ۱۱۵-۱۱۰). در قضیه «جایزه نوبل» از کتاب غوغ و ساهاب، حسادت پدر بر ذوق ادبی دخترش باعث می‌شود که دختر از قهوه‌خانه‌ها سر درآورد و با توطئه زن بابا و نامه ساختگی او، به منظور دریافت جایزه نوبل، عازم اروپا و برای همیشه ناپدید شود و رسوایی و بدنامی آن برای پدر باقی بماند (ر.ک: هدایت، ۱۳۸۴: ۴۲). با آن‌که هدایت در این داستان‌ها به صورت صریح و مستقیم از نکوهش حسد سخنی به میان نمی‌آورد؛ اما با طرح داستان‌های مخاطب را آگاه می‌نماید که حسد از صفات رذیله‌ای است که عواقبی سوء دارد و آتشی است که دود آن به چشم خود حسود می‌رود و زندگی‌اش را تباہ می‌سازد.

بدفرجامی عشق‌های شهوانی و مبتذل

هوا، هوس و خواهش‌های شهوانی، یکی از دام‌های رفتاری و ذلت انسان‌هاست. در متون فارسی آمده است که: «هرگاه هوا را نصرت کرده آید و بر متابعت هوا رفته باشد، تدبیر و رأی برآمد و خاطر از اندیشه بگریزد و چون اصابت رأی نباشد، روزگار بر مراد او نگردد» (یوسف بن علی، ۱۳۴۷: ۵۶).

دل سپردن به عشق‌های شهوانی و گرفتارشدن در دام بلاها و پایان ننگین آن‌ها، از مفاهیمی است که در چند مورد از داستان‌های هدایت به چشم می‌خورد. «هدایت به عشق احترام می‌گذاشت و از شهوت و حالاتی نظیر آن ابراز تنفر می‌کرد. بیشتر شخصیت‌های داستانی او چنان هستند که هرگاه عشق در وجود آنان جای خود را به شهوت می‌دهد، به مرگ یا سرنوشتی رقت بار محکوم می‌گردند» (قربانی، ۱۳۷۲: ۱۴۹-۱۵۰). در داستان «زنی که مردش را گم کرد»، چون عشق گل‌ببو و زرین‌کلاه، ظاهری و شهوانی است؛ پایان خوشایندی ندارد. «در این داستان، زرین‌کلاه تمام سرگردانی‌ها و بدبختی‌هایش را به خاطر عشق آمیخته به شهوتش نسبت به گل‌ببو، به دوش می‌کشد. شعله شهوتناک عشق جنسی، وی را در انتخاب همسر ایده‌آل و مناسب دچار خطا می‌سازد. خطایی که جز آوارگی و در به دری چیز دیگری برای او به ارمغان نمی‌آورد» (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۵۱). وی با دیدن ظاهر گل‌ببو و تصنیف خواندنش، بدون تحقیق درباره اخلاق، رفتار و دیگر کمالاتش؛ «خودش را باخت و زندگی، بدون گل‌ببو برایش غیرممکن و تحمل‌ناپذیر بود» (هدایت، ۱۳۴۲: پ: ۵۲). از آن طرف گل‌ببو هم با دیدن لطافت و خوشگلی زرین‌کلاه، «بر می‌گشت و دزدکی به او نگاه می‌کرد و لبخند می‌زد» (همان).

این دلباختگی آن‌ها، هرچند سبب ازدواجشان شد؛ اما چون از سر هوا و هوس بود، زندگی مشترک آن‌ها دوامی نیاورد. «سرماه سوم اخلاق گل‌ببو عوض شد، خرجی زنش را نمی‌داد و تا وارد خانه می‌شد، شلاق را می‌کشید به جان زرین‌کلاه و او را خوب شلاقی می‌کرد» (همان: ۶۱). پس از چند ماه، زرین‌کلاه را در تهران رها کرد و به زادگاهش رفت. زرین‌کلاه با مشقت، خود را به روستای گل‌ببو رساند، اما گل‌ببو او را نپذیرفت و گفت: «برو، من تو را نمی‌شناسم» (همان: ۷۳).

در داستان «دن ژوان کرج» دوست راوی (حسن) عاشق یک زن آرتیست شهیر و خیلی فرنگی مآب و دولت‌مند شده است؛ اما چون این عشق او، شهوانی است، پایان مطبوعی ندارد؛ زیرا آن زن آرتیست با دیدن «دن ژوان» کرج به او علاقه‌مند می‌شود. حسن با دیدن این وضعیت به ماهیت او پی می‌برد و می‌گوید: «اینم واسه من زن نمیشه، باید ولش کنم» (هدایت، ۱۳۴۲: ۳۲). در داستان «کاتیا»، عارف، دلباخته زنی هوسباز و شهوتران می‌شود و با او ازدواج می‌کند. اما آن زن هواپرست با دیدن مهندس اتریشی، به او علاقه‌مند می‌شود و پنهانی با او قرار می‌گذارد و خودش را تسلیم او می‌کند. عارف، هنگام دیدن آن‌ها، برای همیشه از کاتیا جدا می‌شود (ر.ک: همان: ۷۹-۷۶). در بوف‌کور، لکاته از آن جهت محکوم به مرگ می‌گردد که موجودی شهوتران و فاسد است. در گرداب، بهرام به خاطر عشق شهوانیش نسبت به بدری، خودکشی می‌کند. داش‌آکل به خاطر شکست در عشق جنسی‌اش نسبت به مرجان از پا درمی‌آید و به دست کاکا رستم کشته می‌شود. در داستان سگ ولگرد، پات از آن رو به مرگ سخت محکوم می‌شود که بوی سگ ماده او را مست می‌کند و برای یافتن جنس مخالف خود، صاحبش را برای همیشه گم می‌کند (ر.ک: قربانی، ۱۳۷۲: ۱۵۱). هدایت با آن‌که در این داستان‌ها به صورت مستقیم، درباره قبح و کراهت عشق‌های هوایی پند و اندرزی نمی‌دهد؛ اما با توصیف این نوع عشق‌ها، ناپایداری و بدفرجامی آن‌ها را به تصویر می‌کشاند. چنان‌که مخاطب به رسوایی و بدنامی پایان آن واقف می‌شود.

در مذمت ریا و ترک آن

در فرهنگ انسانی و اسلامی، ریا یکی از خصایل زشت است. قرآن مجید حتی عمل انفاق ریاکاران را همچون غباری بر سنگ صافی می‌داند که سیلی بیاید و همه را ببرد و صاف گرداند (ر.ک: بقره: ۲۶۴). هدایت، انسانی فروتن، متواضع و از ریاکاری گریزان بود. وی «هیچ میل نداشت درباره او صحبت بشود. همیشه از تظاهر به هر نحوی که بود، ابراز بیزاری می‌کرد»

(فعال علوی، ۱۳۸۳: ۱۴). در چند مورد از آثارش، اعمال و کردار ریاکاران را به نمایش می‌گذارد و پرده از چهره طمّاع و مردم‌فریب آن‌ها برمی‌دارد. داستان‌هایی مانند حاجی آقا، علویه خانم، آبجی خانم و مردی که نفسش را کشت، از مواردی هستند که شخصیت‌های آن‌ها با رفتار ریاکارانه و تظاهر به دین‌داری از اعتقادات مردم، سوء استفاده می‌نمایند تا به اهداف مادی و درونی خویش برسند.

علویه خانم، با سوء استفاده از ارادت مردم به خاندان نبوت، خود را سید و زائر امام رضا (ع) معرفی می‌نماید. وی در پرده‌ای «مجلس عیدغدیر، عیدقربان، نزول گوسفند از آسمان، صحرای کربلا، جنگ علی اکبر، جنگ ابوالفضل، بازار شام، تخت یزید» را نشان می‌دهد (ر.ک: هدایت، ۱۳۴۲: ۳۷) و احساسات مردم را تحریک و توجه آن‌ها را به سوی خود جلب می‌نماید. اما چنان‌که از شاکله اصلی داستان مشخص می‌شود، اهدافی غیر معنوی چون: کسب شهرت و آبرو، جمع مال، رسیدن به لقمه‌ای نان و پیدا کردن شوهر برای دخترش دارد. وی گشودن پرده را منوط به پول دادن می‌داند و می‌گوید: «اگر شیعیونی که اینجا واسادن، بخوان باقیشو ببینن، نیاز صاحب پرده رو میندازن توسفره» (همان: ۱۲). در مورد دخترش می‌گوید: «این بیچه سید را با خود آوردم به هوای این‌که شووری برایش دست و پا کنم» (همان: ۲۱). ریاکاری علویه زمانی بیشتر آشکار می‌شود که همراهانش متوجه ارتباط نامشروع او با یوزباشی و مرادعلی می‌شوند. صغراسلطان شهادت می‌دهد که «در قشلاق، علویه شب را بغل یوزباشی خوابیده» (همان: ۳۶). شب اقامت در عبدالله‌آباد، کسانی چون زن مرادعلی و آقامچول متوجه می‌شوند که با مرادعلی در گاریش خوابیده است. هرچند علویه انکار می‌کند؛ اما چون یوزباشی و صاحب سلطان متوجه شده‌اند؛ آبروی علویه می‌رود و ماهیت ریاکارانه او آشکار می‌شود. در نتیجه یوزباشی، او را تنها می‌گذارد و می‌گوید: «میری بغل مردم می‌خوابی؟ من میرم تو رو همین جا می‌گذارم» (همان: ۵۰).

داستان حاجی آقا از دیگر داستانهای انتقادی هدایت در نکوهش ریاکاران است. در این داستان، حاجی آقا، خود را انسانی خیرخواه، میهن‌دوست و حلال‌خوار معرفی می‌کند. وی در «جلوی مردم تسبیح می‌انداخت، استغفار می‌فرستاد و در مناقب روزه، سخنرانی می‌کرد» (هدایت، ۱۳۴۴: ۵۵). چنان‌که مردم می‌گفتند: «حاجی نگو، فرشته بگو» (همان: ۶۲). «چه آدم حلیم و سلیم، کار راه‌انداز و خیرخواه و خلیقی است» (همان: ۴۶). همچنین مدعی وطن‌دوستی بود و برای وکالت نامزد می‌شد و می‌گفت: «بنده فکر کردم حالا که مصالح عالیّه کشور

در خطر، باید با تمام قوا مجهز شد. بعد هم وظیفه اخلاقی و وجدانی هر فرد میهن‌پرسته» (همان: ۹۱). اما سایر رفتار حاجی نشان می‌دهد که همه این اعمال او از روی ریا و به خاطر فریب‌دادن مردم است. زیرا وی اعتقادی به مذهب نداشت. پشت هم‌اندازی، جاسوسی و عوام‌فریبی جزء غریزه او شده بود. به پسرش کیومرث می‌گفت: «سعی کن دیگران را بچاپی. اعتقاد و مذهب و اخلاق و این حرف‌ها همه دکانداریست» (همان: ۵۸). وی که مدعی حلال‌خواری است؛ رشوه می‌گیرد و احتکار می‌کند (ر.ک: همان: ۱۱۳) و علی‌رغم تظاهر به اظهار شفقت بر مردم گرسنه، می‌گوید: «مردم باید محتاج و بی‌سواد و خرافی بمانند تا مطیع ما باشند» (همان: ۱۱۶).

در رمان فراواقعی بوف کور، بعد از توصیف حالات پیرمرد و حرفه‌اش، ماهیت ریاکارانه او را که قرآن را به عنوان دامی برای فریب مردم و رسیدن به لقمه‌ای نان قرار داده، بیان می‌کند: «فقط شب‌های جمعه با دندان‌های زرد و افتاده‌اش قرآن می‌خواند. گویا از همین راه، نان خودش را درمی‌آورد» (هدایت، ۱۳۵۱: ۵۳). همچنین در داستان «مردی که نفسش را کشت» شیخ ابوالفضل، خود را مرشدی درستکار معرفی می‌نماید و مرید می‌پذیرد. حسین‌علی، با او بیعت می‌کند. اما متوجه می‌شود که مرشدش، دخترکلفت خود را باردار کرده است، پس به ریاکاری و بدعملی او پی می‌برد و نه تنها او را ترک می‌کند؛ بلکه از کشتن نفس و راه عرفان و تصوف نیز دست می‌کشد. نویسنده به صورت غیرمستقیم و در معنای متضاد و انتقادی با نقد این گونه رفتار ریاکارانه به مخاطب می‌آموزد که این شخصیت‌ها که در ظاهر خود را درست‌کار و دین‌دار می‌دانند، در باطن ماهیت دیگری دارند و با انجام اعمال ریاکارانه، مردم را می‌فریبند و از عقاید آن‌ها بهره‌برداری می‌نمایند؛ قابل اعتماد نیستند و باید از آن‌ها احتراز نمود.

در نکوهش حرص، بخل و مال دوستی

در متون کهن ادبی درباره حرص آورده‌اند که: «حرص، آب مردم ببرد و قیمت وی بکاهد و در نصیب او هیچ زیادت نکند و خرد را کهن گرداند و دین را تبه دارد» (یوسف‌بن‌علی، ۱۳۴۷: ۸۶). در کلیله و دمنه نیز در مذمت حرص آمده است: «سگی بر لب جوی استخوانی یافت. چندان که در دهان گرفت، عکس آن در آب بدید. پنداشت که دیگری است. به شَره، دهان بازکرد تا آن را نیز از روی آب برگیرد. آن‌چه در دهان بود، به باد داد» (منشی، ۱۳۷۱: ۵۳).

هدایت در چند مورد از داستان‌هایش مانند؛ حاجی آقا، کشور زرافشان، آفرینگان و مرده‌خورها مذمت بخل، حرص و پایان و خیم انسان‌های بخیل و حریص را بیان می‌کند. در داستان حاجی

آقا، حرص او بر جمع کردن مال و ثروت و حساستش را هنگام خرج کردن، مورد انتقاد قرار می‌دهد. حاجی آقا با آن که خود را انسانی بزرگ‌منش می‌داند و در سرمایه‌گذاری‌هایی مانند؛ «تجارتِ تریاک، فرش، راه‌سازی، کارخانه و املاک، شریک و سهام است» (هدایت، ۱۳۴۴: ۴۶) اما در عمل، چنان بخیل و خسیس است که حتی برای خرید مایحتاج خانواده‌اش سخت‌گیری می‌نماید. وی به نوکرش که یک سیر نبات برای زنِ حاجی، خریده است می‌گوید: «مرتیکه قرمساق! پنجاه ساله که در خونه منی. هنوز نمی‌دونی که باید از من اجازه بگیری؟» (همان: ۱۰). هنگام وفات همسرش، همچنان حواسش به پول‌هاست و به مراد می‌گوید: «من میرم اندرون تو مواظب دشکچه باش» (همان: ۴۱). به پسرش، نصیحت می‌کند که: «اما عمده مطلب، پوله. اگر پول داشته باشی، همه چیز داری. پول پیدا کردن آسانه؛ اما پول نگه‌داشتن سخته!» (همان: ۵۹). در اتاق جراحی، با شنیدن خبر رونق معامله لاستیک، دردش را فراموش می‌کند و می‌گوید: «اگر وسیله تازه‌ای پیدا شده، ما هم هستیم» (همان: ۷۶). اما پایان حرصِ حاجی چنان می‌شود که می‌بیند، پسرانش با مال ذخیره‌شده‌اش قمار می‌کنند و همسرانش «همه و سمه کشیده، بزک کرده و دور حوض نشسته بودند و دست می‌زدند و به قدری هیاهو می‌کردند که همسایه‌ها روی پشت‌بام به تماشا آمده بودند» (همان: ۱۲۸).

در داستان آفرینگان، عاقبت حرص و ثروت‌اندوزیِ دو تن از مردگان به نام‌های «هشدیو» و «میرانگل» ذکر می‌شود. هشدیو می‌گوید: «من بیچاره چه بگویم که با خونِ دل، پول جمع کردم و پول‌ها را در قلک گذاشتم و پای درخت چال کردم. حالا هر روز، کارم این است که می‌روم پای همان درخت کشیک می‌کشم تا کسی آن را نبرد. میرانگل می‌گوید: داغ مراتازه کردی من هم به همین درد گرفتارم» (هدایت، ۱۳۴۲: پ: ۱۰۹) در داستان مرده‌خورها دو زن مشدی رجب به جهت حرص زیاد و دوستی مال و متاع دنیوی، همسرشان را به گور می‌برند و به همدیگر تهمت می‌زنند تا به هدف خود برسند. منیژه، نرگس را به قتل مشدی متهم می‌کند: «من رفتم یک چرت بخوابم نرگس را فرستادم پیش مشدی، نزدیک ظهر که بیدار شدم؛ دیدم حالش بدتر شده، همین یک ساعتی که از او منفک شدم!» (هدایت، ۱۳۴۲: پ: ۸۸). در عوض نرگس، منیژه را به خاطر تصاحب دارایی مشدی، متهم می‌کند: «هنوز مشدی نفس می‌کشید، برای این که پول‌هایش را بلند بکنی، چک و چونه‌اش را بستنی، جلدی دادی او را به خاک بسپرنند» (همان: ۹۶). این اتهام‌ها ادامه دارد تا این‌که مشدی زنده برمی‌گردد و حقیقت ماجرا روشن

می‌شود. هر دو زن، آن چه را که تصاحب نموده‌اند، «پیش مشدی می‌اندازند و از او می‌خواهند که برو» (همان: ۹۹).

هدایت با بیان این داستان‌ها، به روش غیرمستقیم، این نکته را تعلیم می‌دهد که بخل و حرص، چنین پایان ناخوشایندی دارند. وقتی این صفات نکوهیده در وجود انسان جای بگیرند، صفای باطنی و درونی انسان را از او می‌گیرند و دل‌ها را چنان سخت می‌کنند که حتی همسر و شریک زندگی انسان، می‌خواهد او را نابود کند تا به مرادش برسد.

نتیجه‌گیری

مفاهیم تعلیمی در آثار کهن ادبی ما به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم بیان شده‌اند؛ اما در دوره‌های متأخر و پس از انقلاب مشروطه، با توجه به شرایط سیاسی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی، بیان مفاهیم تعلیمی به صورت مستقیم در آثار نثر ادبی، از رواج افتاد و بیشتر به روش غیرمستقیم، پراکنده و جانبی در پوشش داستان کوتاه، رمان و نمایشنامه ظاهر شد. صادق هدایت از نویسندگان مشهور این دوره است که با توجه به شرایط گوناگون سیاسی، اجتماعی، تاریخی و تحولات فرهنگی جامعه در آثار گوناگونش چون؛ رمان، نمایش‌نامه، قضیه و متون انتقادی، واقعیت‌های اجتماعی روزگار خویش را به صورت عینی و عملی به نمایش می‌گذارد و مفاهیمی را که جنبه تعلیمی و اصلاحی دارند، به صورت غیرمستقیم و با سبک تشویقی یا تحذیری بیان می‌نماید. از اندیشه‌ها و مفاهیم تعلیمی تشویقی در آثار او می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

غلبه خیر بر شر؛ در داستان آب زندگی از کتاب زنده به گور، احمدک به عنوان نماد خیر و خوبی بر برادران بدخواه و کینه‌توزش (حسنى قوزى و حسینی کچل) پیروز می‌شود. وطن-دوستی و غیرت ملی؛ در نمایشنامه‌های پروین دختر ساسان و مازیار، قضیه خر دجال، سایه مغول، آخرین لبخند، آتش پرست، گجسته دژ، آفرینگان، سامپینگه، سه قطره خون و بوف کور، مفهوم وطن‌دوستی و استقامت در راه حفظ میهن و ستیز با بیگانگان بیان می‌شود. در کنار این مفاهیم، مولفه‌های تحذیری در آثار هدایت تجلی بیشتری دارد. بیش از سه چهارم اندیشه‌های تعلیمی و اصلاحی در آثار او تحذیری و بازدارنده هستند که به صورت انتقادی و جانبی ذکر شده‌اند. از این مولفه‌ها می‌توان موارد زیر را نام برد؛

مهربانی با حیوانات و پرهیز از آزار آن‌ها؛ در کتاب انسان و حیوان، سفرنامه اصفهان، سه قطره خون، رمان بوف کور و برخی واقعات و خاطرات زندگیش بر این مفهوم تأکید

شده است. مذمت ظلم و ستم، در داستان پدران آدم و در قضیه زیربته از مجموعه علویه خانم و ولنگاری، این مولفه را می‌توان استنباط نمود. نکوهش حسادت و عواقب سوء آن؛ در داستان‌های آبجی خانم و ماهرخ، آب زندگی و در قضیه جایزه نوبل از وغ و غ ساهاب، این مفهوم بیان شده است. بدفرجامی عشق‌های شهوانی و مبتذل؛ در داستان‌های زنی که مردش را گم کرد، دن ژوان کرج، کاتیا، سگ و لگرد و بوف‌کور به این مفهوم می‌توان پی‌برد. نکوهش و مذمت ریاکاری؛ داستان‌های علویه خانم، حاجی آقا، مردی که نفسش را کشت و رمان بوف‌کور، متضمن این مفهوم و اندیشه هستند. مذمت بخل، حرص و مال‌دوستی؛ داستان‌های حاجی آقا، کشور زرافشان، آفرینگان و مرده‌خورها از مواردی هستند که در آن‌ها، حرص، بخل و مال‌دوستی نکوهش می‌شود.

هدایت در هریک از این داستان‌ها و قضایا به صورت مستقیم، امر و نهی و یا موعظه و نصیحت نمی‌کند؛ بلکه می‌کوشد صفات و رفتار نادرست افراد و شخصیت‌های داستانی و رذایل اخلاقی رایج در جامعه روزگارش را به صورت محسوس و ملموس ترسیم نماید و مخاطبان را با نتایج سوء و ناپسند رفتارهای نادرست اجتماعی و اخلاقی آشنا نماید؛ تا برای رسیدن به یک زندگی مطلوب و جامعه‌ای ایده‌آل به اصلاح خود و اجتماع پردازند و از این رفتارهای نادرست و بدفرجام دست بکشند.

منابع

کتاب‌ها

قرآن مجید.

- آرین‌پور، یحیی. (۱۳۸۷). *از نیما تا روزگار ما*، جلد ۳، تهران: زوار.
- پاینده، ابوالقاسم. (۱۳۶۳). *نهج الفصاحه*، تهران: جاویدان.
- رحیمیان، هرمز. (۱۳۹۸). *ادوار نثر فارسی از مشروطیت تا انقلاب اسلامی*، تهران: سمت.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۹۰). *انواع نثر فارسی*، تهران: سمت.
- زرشناس، شهریار. (۱۳۸۷). *ادبیات داستانی معاصر*، تهران: کانون اندیشه جوان.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۰). *با چراغ و آینه در جستجوی ریشه‌های تحول شعر فارسی*، تهران: سخن.

شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). *انواع ادبی*، تهران: میترا.

شمیسا، سیروس. (۱۳۸۷). *سبک‌شناسی نثر*، تهران: میترا.

- طلوعی، محمود. (۱۳۷۸). *نابغه یا دیوانه*، تهران: نشر علم.
- غزالی، محمد. (۱۳۷۱). *الأربعین*، تهران: اطلاعات.
- فعال‌علوی، جواد. (۱۳۸۳). *داستان کوتاه*، جلد ۲، تهران: قلم نوین.
- قربانی، محمدرضا. (۱۳۷۲). *نقد و تفسیر آثار صادق هدایت*، تهران: نشر ژرف.
- کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۷۷). *بوف‌کور هدایت*، تهران: نشر مرکز.
- کامشاد، حسن. (۱۳۸۴). *پایه‌گذاران نثر جدید فارسی*، تهران: نشر نی.
- مشرف، مریم. (۱۳۸۹). *جستارهایی در ادبیات تعلیمی*، تهران: سخن.
- منشی، نصرالله. (۱۳۷۱). *کلیله و دمنه*، تهران: امیرکبیر.
- میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۶). *صدسال داستان‌نویسی ایران*، جلد ۱ و ۲، تهران: چشمه.
- نظام‌الملک، حسن بن علی. (۱۳۷۳). *سیاستنامه*، تهران: امیرکبیر.
- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۹۲). *کلیات*، تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران: جاودان خرد.
- وراوینی، سعدالدین. (۱۳۸۴). *مرزبان‌نامه*، تهران: صفی‌علیشاه.
- هدایت، صادق. (۱۳۸۸). *انسان و حیوان*، تهران: نشر الکترونیک.
- هدایت، صادق. (۱۳۵۱). *بوف‌کور*، تهران: انتشارات جاویدان.
- هدایت، صادق. (۱۳۴۲ الف). *پروین دختر ساسان*، تهران: امیرکبیر.
- هدایت، صادق. (۱۳۴۴). *حاجی آقا*، تهران: امیرکبیر.
- هدایت، صادق. (۱۳۴۲ ب). *زنانه به‌گور*، تهران: امیرکبیر.
- هدایت، صادق. (۱۳۴۲ پ). *سایه‌روشن*، تهران: امیرکبیر.
- هدایت، صادق. (۱۳۴۲ ت). *سگ و لگردد*، تهران: امیرکبیر.
- هدایت، صادق. (۱۳۱۱). *سه قطره خون*، تهران: امیرکبیر.
- هدایت، صادق. (۱۳۴۲ ث). *علویه خانم و ولنگاری*، تهران: امیرکبیر.
- هدایت، صادق. (۱۳۸۴). *وغوغ ساهاب*، تهران: آزاد مهر.
- هدایت، صادق. (۱۳۴۲ ج). *مازیار*، تهران: امیرکبیر.
- یوسف بن علی. (۱۳۴۷). *خردنامه*، به تصحیح ادیب برومند، تهران: انجمن آثار ملی.

- بصیری، محمدصادق، و امجدی، گلناز. (۱۳۹۱). روش‌های تعلیم و تربیت در متون ادب فارسی. *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، ۴(۱۵)، ۶۷-۹۶.
- رضای، پروانه، فرصتی جویباری، رضا، و پارسایی، حسین. (۱۳۹۹). هویت رئالیسم و مشروطیت ایران بر پایه سروده‌های فرخی یزدی و عارف قزوینی. *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۱۲(۴۳)، ۲۴۵-۲۶۳. doi: 10.30495/dk.2020.672397.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۵۲). انواع ادبی و شعر. *خرد و کوشش*، ۴(۱۱ و ۱۲)، صص ۹۶-۱۱۹.
- طاهری، قدرت‌الله، و اسمعیلی‌نیا، فاطمه. (۱۳۹۲). بازتاب جلوه‌های معنا‌باختگی در آثار صادق هدایت. *متن پژوهی ادبی*، ۱۷(۵۶)، ۸۵-۱۰۶. doi: 10.22054/ltr.2013.6607.
- محمدزاده، مریم. (۱۳۹۸). مؤلفه‌های نهیلیسم در آثار صادق هدایت و زکریا تامر. *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۱۱(۴۱)، ۹۳-۱۱۱.

References

Books

- The Holy Quran*. [In Persian]
- Arianepour, Y. (2008). *From Nima to our time*,, third volume, Tehran: Zovvar. [In Persian]
- Faal Alavi, J. (2004). *Short Story*, Volume II, Tehran: New Pen.
- Ghazali, M. (1992). *Al-Arbaeen*, Tehran: ettelaat. [In Persian]
- Ghorbani, M. R. (1993). *Critique and Interpretation of the Works of Sadegh Hedayat*, Tehran: Jarf. [In Persian]
- Hedayat, S. (1932). *se ghatreh khoon*, Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Hedayat, S. (1963 B). *Zande Beh goor*, Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Hedayat, S. (1963A). *Parvin Dokhtare sasan*, Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Hedayat, S. (1963C). *Sayeh Roshan*, Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Hedayat, S. (1963D). *Sage velgard*, Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Hedayat, S. (1963E). *Alaviyeh Khanom and Velangari*, Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Hedayat, S. (1963F). *Maziar*, Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Hedayat, S. (1965). *Haji Agha*, Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Hedayat, S. (1972). *Boufe koor*, Tehran: Javidan. [In Persian]
- Hedayat, S. (2005). *vagh vagh sahab*, Tehran: azadmehr. [In Persian]
- Hedayat, S. (2009). *ensan va hayvan*, Tehran: nashre Electronic. [In Persian]
- Kamshad, H. (2005). *The Founders of New Persian Prose*, Tehran: Nashr-e Now. [In Persian]
- Katozian, M. A. (1998). *Hedayat,s boufe koor*, Tehran: nashr e Markaz. [In Persian]
- Mir Abedini, H. (2007). *One Hundred Years of Iranian Fiction*, Vol. 1 and 2, Tehran: Cheshmeh. [In Persian]

- Monshi, N. (2010). *Kelileh and Demneh*, Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Musharraf, M. (2010). *Essays in Educational Literature*, Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Nezami, E. Y. (2013). *kolliat*, edited by Hassan Vahid Dastgerdi, Tehran: Javedan Kherad. [In Persian]
- Nizam-ol-Molk, H. A. (1994). *Policy Letter*, Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Payandeh, A. (1984). *Nahj ol-Fasaheh*, Tehran: Javidan. [In Persian]
- Rahimian, H. (2019). Periods of Persian prose from constitutionalism to the Islamic Revolution, Tehran: Samt. [In Persian]
- Rastegar Fasaee, M. (2011). *Types of Persian prose*, Tehran: Samt. [In Persian]
- Shafiee Kadkani, M. R. (2011). *Chacheragh and Ayneh in Search of the Roots of the Evolution of Persian Poetry*, Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Shamisa, S. (2004). *Literary Types*, Tehran: Mitra. [In Persian]
- Shamisa, S. (2008). *Stylistics of prose*, Tehran: Mitra. [In Persian]
- Tolouei, M. (1999). *Genius or Madman*, Tehran: Nashr e elm. [In Persian]
- Varavini, S. (2005). *Marzbannameh*, Tehran: Safi Ali Shah. [In Persian]
- Yousef Ibn A. (1968). *Kheradnameh*, edited by Adib Boroumand, Tehran: National Works Association. [In Persian]
- Zarshenas, S. (2008). *Contemporary Fiction*, Tehran: Young Thought Center. [In Persian]

Articles

- Basiri, M., & Amjadi, G. (2012). The methods of the education in the Persian literature. *Didactic Literature Review*, 4(15), 67-96. [In Persian]
- Mohammadzadeh, M. (2019). Elements of Nihilism in works of Sadegh Hedayat and Zakaria Tamer. *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 11(41), 93-111. [In Persian]
- Ramezani, P., forsati joybari, R., & parsaei, H. (2020). Identity of Realism and Iranian Constitution based on Poems by Farrokhi Yazdi and Aref Ghazvini. *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 12(43), 245-263. doi: 10.30495/dk.2020.672397. [In Persian]
- Shafiee Kadkani, M. R. (1971). Types of Literature and Poetry. *Wisdom and Effort*, 4(11-12), pp. 119-96. [In Persian]
- Taheri, G., & Esmaeili Nia, F. (2013). Reflecting the effects of absurdity in the works of Sadegh Hedayat. *Literary Text Research*, 17(56), 85-106. doi: 10.22054/tr.2013.6607. [In Persian]

Educational thoughts in sadeq Hedayat's Prose

Amanollah Safarzai¹, Dr. Abbas Nikbakht², Dr. Maryam Shabanzadeh³

Abstract

The educational concepts and components expressed in the ancient Persian works in two ways: either directly in the form of preaching, advising, and forbidding, or indirectly covered by the stories and the anecdotes. With the advent of the Constitutional Revolution and then, with regard to the political, social, cultural, and moral conditions of the era, the concepts and ideas of teaching found a more different manifestation than the past. In this period, especially in the Persian prose works, the educative concepts were stated indirectly, tacitly, and implicitly in the hidden layers of the stories, novels, humor, and social criticism laterally. Sadeq Hedayat is one of the most celebrated writers of this period, who by means of presenting facts and examining the social conditions of his day in his stories, introduces vices and opposing behaviors with human and social values to the audience, and indirectly makes them realize that, with the knowledge and intelligence of avoiding individual and social inaccuracies, they can recognize the proper path to reaching the highest levels of humanity and the peaks of happiness, hereby, move along the path to moral and social virtues. In this paper, several examples of various aspects of the educational concepts and components of Sadeq Hedayat's works and their application are investigated in an analytical-descriptive manner.

Keywords: Sadeq Hedayat, Stories, Educational Concepts, Indirect Method, Constitutional.

¹ . PhD student, Department of Persian Language and Literature, University of Sistan and Baluchistan, Sistan and Baluchistan, Iran. Sare.safar@gmail.com

² . Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Sistan and Baluchistan, Sistan and Baluchistan, Iran. (Corresponding author) Nikbakht_abbas@yahoo.com.

³ . Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Sistan and Baluchistan, Sistan and Baluchistan, Iran. Shabanzadeh_m@yahoo.com

